

## شرق

## ایران قاجاری از دید ادوارد استاک

● سفرنامه‌نویسی در چند قرن اخیر از منابع مهم در شناسایی تاریخ و فرهنگ ملل بوده است. سفرنامه‌ها از منابع مهم تاریخی به‌شمار می‌روند، هم به لحاظ شرح مطالب و اطلاعات دست‌اول از وقایع و رویدادها، و هم برخورداری از موضوعات مردم‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، اقتصادی، جغرافیایی و طبیعت‌شناسانه. امتیاز آنها بر کتاب‌های تاریخ پرداختن به جوانبی است جز سیاست و روابط سیاسی و نظامی صرف و خشک، و به همین سبب، در عین ارائه اطلاعات بسیار مفید و اختصاصی، سرگرم‌کننده‌اند و ما را از چیزهایی باخبر می‌کنند که دیگر وجود ندارند یا تغییر شکل داده‌اند. پدیدآورندگان این آثار جز سیاست و روابط سیاسی و نظامی صرف و خشک، و به همین سبب، در عین ارائه اطلاعات بسیار مفید و اختصاصی، سرگرم‌کننده‌اند و ما را از چیزهایی باخبر می‌کنند که دیگر وجود ندارند یا تغییر شکل داده‌اند. پدیدآورندگان این آثار جز سیاست و روابط سیاسی و نظامی دولت‌های معمولاً مأموران سیاسی و نظامی دولت‌های اروپایی به‌ویژه انگلستان هستند که غالباً تحت عنوان سیاح یا مبلغ مذهبی به ایران می‌آمدند مشاهدات و داوری‌های خود از جامعه ایران و سلوک ایرانیان و وضعیت آنها را ثبت می‌کردند که معمولاً با نگاه از بالا و تحقیر همراه بوده است. با این وصف چون از بیرون به جامعه ایران نگریسته‌اند، نظر ایشان تأمل‌برانگیز و راه‌گشاست.

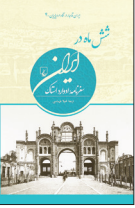
مجموعه «ایران قاجار در نگاه اروپاییان» از مجموعه کتاب‌های انتشارات قنفوس است که تاکنون سه عنوان آن با نام‌های «نماهایی از ایران» یادداشت‌های سرجان مُلکم، «مأموریت به ایران» از مارتین هنری دانوهو و «نگاهی به ایران» خاطرات دورونی دو وارزی ترجمه و منتشر شده‌است. جلد چهارم این مجموعه با نام «شش ماه در ایران» سفرنامه ادوارد استاک به تازگی با ترجمه شهلا طهماسبی منتشر شده است. کتاب «شش ماه در استاک ایرلندی است که درباره‌اش اطلاعات زیادی وجود ندارد. او کارمند غیرنظامی حکومت هند انگلستان یا راج بریتانیا بود (تشکیلاتی که انگلیسی‌ها برای اداره شبه‌قاره هند ایجاد کرده بودند) و نیز از مقامات سازمان «منطقه و مستعمره» در ایالات شمال غربی هند، که بعدها اوتاریبادش خوانده شد. استاک پس از هشت سال کار در هندوستان، در ژانویه ۱۸۸۱ م / ۱۲۹۸ ه‍.ق به قصد سفر به اروپا از طریق ایران و دین این سرزمین پرزوروار از هند خارج شد. او مانند اکثر کسانی که از هندوستان به ایران می‌آمدند مقصدش پوشهر بود و در فوریه ۱۸۸۱ م/ بهمن ۱۲۹۸ ه‍.ق در اواخر دهه سوم سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار وارد ایران شد. پس از گشت‌وگذار مفصل و شانه‌روزی در مناطق جنوبی ایران به تهران و از آنجا به شمال ایران رفت تا از راه روسیه به اروپا بازگردد. دقت نظر و دیدگاه‌های جامعه‌شناسانه و واقع‌بینانه و نثر هنرمندانه و تصویری استاک جذبات زیادی در نوشته‌های او بخشیده است و چون جبری این سفر مأموریت دولتی نداشته تا حدودی بدون جانبداری و تعصب خاص برخورد کرده، البته همراه با خودنمایی و خودشیفتگی و اظهارات موهوم، و با ایرانیان بسیار اخت شده است. او در بخش آخر سفرنامه خود نتیجه‌گیری‌ها، ارزیابی‌ها و توصیه‌هایی برای استعمار از منابع طبیعی و انسانی سرشار ایران کرده است که امروز نیز مصداق دارد و یک نمونه آن کوبرهای نمک بسیار و گسترده ایران است. همچنین توضیحاتی درباره مختصات جغرافیایی، نظام مالیات ارضی در مناطق جنوبی و مرکزی و وضعیت عمومی ایران در آن زمان ارائه داده است.

وی در سفرش به شیراز و تخت جمشید می‌نویسد: «صبح روز بعد به تخت جمشید رفتم. خرابه‌های تخت جمشید را باستان‌شناسان منجر تشریح و توصیف کرده‌اند، بنابراین هر کوششی از جانب من برای ارائه گزارشی علمی از آن زاید و گستاخانه خواهد بود. با این وصف شاید لازم باشد توضیح بدهم که بیننده عادی توقع دارد چه چیزی در این مکان مشهور ببیند. گفته شده که تخت جمشید پای صه‌فای سنگی بنا شده که انتهای شمالی مرودشت را در کرانه شرقی آن محصور کرده است… تخت جمشید در موقعیت بسیار متروک و پرتی قرار دارد، در مقابل آن خلا بی‌انتهای مرودشت است و پشت سرش کرانه کوهستانی خش و بی‌بر حزن‌انگیز. با اینکه در ابعاد بسیار عظیم طراحی شده‌ی بناکردن آن در سرزمینی که از آن کوچک‌ترین نشانی در دست نیست دشوار است. گویی طبیعت شاهان را با سه خاسته خود در این دشت در دست‌بردست به بازی گرفته و در عظمت کارش گوی سبقت را از آنان ربوده است. اینها سه کوه با شیبی تند و سر به آسمان کشیده‌اند. گویی این سه پدیده غول‌آسا محافظان واقعی مرودشت‌اند و با نگاه کردن به آنها از تخت جمشید، بویج و بیهودگی نگاه انسان به ذهن راه می‌یابد». استاک پس از بازگشت به هند در سال ۱۸۸۲ میلادی، به سرپرستی سازمان جدیدالتاسیس «ثبت اراضی و کشاورزی» ایالت آسام منصوب شد و علاوه بر انجام‌دادن وظایف رسمی خود، تحقیقات پرباری درباره اقوام و زبان‌های مختلف هندی از جمله قوم مکری صورت داد. سپس در کتابی به نام مکری‌ها به شرح حال آنها پرداخت. ادوارد استاک در سال ۱۸۸۴ م در سی‌وهفت‌سالگی بر اثر بیماری جان سپرد.

## شش‌ماه‌در ایران: سفرنامه ادوارد استاک

**ترجمه: شهلا طهماسبی**

**ناشر: قنفوس**



**بررسی ریشه‌های کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ با نیم‌نگاهی به شرایط امروز**

# اقتدار سرمایه، وسوسه این است

**علی پورصفر (کامران)**

در ماه‌های اخیر برخی چهره‌های شاخص حزب کارگزاران سازندگی - محمد قوچانی و سعید لیلاز - نخست با زمزمه و اخیراً با صراحت اعلام کرده‌اند که برای برون‌رفت از وضع کنونی تا شش هزار نفر در قرن ۱۰ ه‍. ق و دوران چهار پادشاه اول صفویه، و ۲۰،۱۰ هزار نفر در قرون ۱۱ و ۱۲ و دوران شش پادشاه بعدی صفویه (در قلمرویی از زاگرس تا جیحون) در تغییر بود و حلقه بزرگ آن که عشیرتی و ایلجاری و پنجپه‌بندی بود از صدویست هزار نفر در اواخر دوره اموی تا ۱۸۰ هزار نفر در آخر صفویه و دوران شاه سلطان حسین صفوی نوسان داشت. نخستین تغییرات در ساختمان ارتش دائمی با تشکیل بریگاد قزاق ایران در زمان ناصرالدین شاه حادث شد اما وظایف این واحد نظامی نیز با حدودی از افزایش، شبیه وظایف قولرها و قورچی‌ها بود. ارتش خصوصی شاهان قاجار شمرده می‌شود انقلاب مشروطیت کوشید تا ساختار نظامی قزاقخانه ایران را از این ننگ و خفت خلاصی دهد اما سیزده امیرالیسیم بر ایران مانع از چنین تحولی شد و قزاقخانه و پاچوش‌های آن با همین خصوصیت نخست به ارتش اختصاصی سفارت بریتانیا در ایران تبدیل شد و با انجام کودتایی مأموران سیاسی و نظامی بریتانیا تمهید کرده بودند، مسیر تحولات آینده ایران را به اعوجاج انداخت و با همان کیفیت به صورت ارتش خصوصی سلطنت پهلوی درآمد.

تاریخ نظامی ایران از دوران قاجاریه تا انقراض پهلوی و در قیاس با کشورهای خاورمیانه و جنوب غرب آسیا، کمترین اخبار و گزارش‌ها را از استقلال نسبی سازمان ارتشی ایران نسبت به شاهان دارد و چنان معدود و ناچیز است که به قول عرب، اللادر کالمعدوم. آن ساختار نظامی که تا انقلاب ادامه داشت، قادر به تربیت افسرانی نبود که بتوانند در چارچوب همان نظام از یک سوسو نسبی به حکومت وقت، متمایز باشند (آنچه به کودتای قرنی موسوم شده، آن چنان رقیق و حتی بی‌اساس بود که حبسی سه‌ساله را نصیبش کرد) و از سوی دیگر نمی‌توانستند با اراده و قدرت خود، تناقضات درونی طبقه و هیئت حاکمه را به سود همانان برطرف کنند. ارتش ایران از دوران مشروطیت تا پیروزی انقلاب، جز آلت بی‌اراده و اطاعت‌پیشهٔ شخص پادشاه چیز دیگری نبود. نولیبرال‌های ما شاید ندانند اما توقعشان از مداخله نظامیان در سیاست ایران، همان توقعی است که ناتو و متری کیسینجر وزیر خارجه وقت آمریکا از انتخاب ژنرال آیتین به ریاست‌جمهوری ایران در سال ۱۹۷۶ داشتند و او نیز دستاورد انقلاب گل‌میخک پرتغال را که با صراحت در قانون اساسی جدید پرتغال، استقرار سوسیالیسم تعریف شده بود، به استقرار لیبرالیسم تبدیل کرد. روند استحاله انقلاب گل‌میخک، شکلی مخصوص به خود داشت و هرچند برای زحمتکشان و ترقی‌خواهان پرتغال یک شکست محسوب می‌شد اما به‌هرحال بهتر از دوران سالاراز و کاپتانو قابلیت تحمل داشت اما آیا می‌توان بروز چنین شکلی را در همه جای جهان تضمین کرد؟

ترژدئی خوفناکی را که روزوا لیبرال‌ها و بوروکرات‌ها و ملاکان مستبد و مرتجع و مزدوران امپریالیسم در آغاز قرن ۱۴ با حمایت از حاکم مقتدر نظامی و به‌ویژه از شخص رضاخان سردار سپه برای مردم ایران آفریدند، هنوز مصیبت‌بار است - استقبال از شبکه‌های کمراه من و تو،

ایران اینترنشنال و شبکه‌هایی از این دست حلقه کوچک دائمی و یک حلقه بزرگ موقت یا فصلی بود. حلقه دائمی آن که در حقیقت



## انثای انقلاب مشروطیت در مخالفت با تعمیق انقلاب و برای توقیف پیشرفت اجتماعی ایران و صیانت از منافع ضدملی خود، دولت روسیه را فراخوانده بودند که: بیا شهرهای ایران را صاحب شو، ما تو را می‌خواهیم (جوراجچی، حرفی از هزاران...ص ۱۵) در بحبوحه اوج‌گیری مبارزات ضدفئودالی و برای احیای مشروطیت و تکالیف آن، پشت سر محمدعلی شاه دومی جمع شدند که از سایه قدرت روسیه تزاری بیرون شده و تحت‌الحمایه دولت بریتانیا قرار گرفته بود. و چون مقدر نبود که دفاع از منافع طبقات حاکمه با استعانت مستقیم از انگلیس و در سایه سرنیزه‌های ارتش آن کشور صورت گیرد، از قدرتی که به نیابت از بریتانیا سر برآورده بود - یعنی رضاخان سردار سپه - با تمام وجود و تمام‌قد به دفاع از همه تبهکاری‌های او ایستادند. چنین استقبالی، انگیزه‌های روشنی داشت و آن چیزی نبود جز همان تشخیص و دریافته هرمن نورمن وزیر مختار جدید بریتانیا از اوضاع عمومی ایران که اندکی پس از ورود به تهران دریافته بود: جنبش‌های آذربایجان و گیلان اساساً قیام ضد طبقة کلاهایشان از جنس حلب بود. باور کنید حتی از فخته و شاید از جنس دیگر...اعلیحضرت به حاجی حسین رسید... در واقع این برمرد در موقع راه‌سازی قرار شده بود پنج هزار تومان به بلدیة کمک کند اما در زیر فشار سه پایتخت فرار کرده و به شاه عریضه داد. بدبختانه شاه به او گفت تو باید ده هزار تومان بدهی ... حاجی بیچاره بدون حرف به بافرروش آمد و باز اینکه دوستدار رضاشاه است. او را در آب یخ انداختند و با عقوبت ده هزار تومان به بلدیة تقدیم کرد (دفترهای نیما، ص ۳۰۴ - ۳۰۷). البته نولیبرال‌های وطنی ما در حوزه نظر، منتقد چنین عملی هستند اما در عمل آن را اجتناب‌ناپذیر می‌نامند - یادمان باشد که میلیون فریدم در مقام راهنمای اقتصادی و اجتماعی پینوشه سال‌ها پس از کودتا چه گفت - اما در همان حال نتایج این حکومت را چنان ارزنده می‌دانست که از جنایات کودتاچیان، تتیا قلیش بیه درد آمده بود. همین و بس. چرا؟ چون که اگر توسعه می‌خواهید و اگر ارتقای اقتصاد سرمایه‌داری را طلب می‌کنید، از اقتدار آن قدرتی‌اشدن انسان‌ها در پای‌اشیدی بی‌جان و تنزل اخلاقی و سقوط اجتماعی ترسید. چراکه هر پیشرفتی، قیمتی دارد. اما اینان نمی‌گویند که پیشرفت و ترقی کدام مردمان، اکثریت مردم یا اقلیت مردم؟

اگر نولیبرال‌های وطنی دقت خود را در مطالعات اجتماعی اندکی بیشتر می‌کردند به‌خوبی از مغایرت تام و تمام فرضیاتشان با قانون اساسی آگاه می‌شدند و چه شاهد و سندی عالی‌تر از انقلاب علیه آن رژیمی که به طرز مورد نظر اینان به ترقی و تعالی دست یافته بود. نیاز عاجل کشور ایران، اجرای دستور کاری است که انقلاب ضدسلطنتی و ضدامپریالیستی ایران با خود داشت و تأکید بر عدالتی آزادیی وعده داده‌شده در قانون اساسی و اجتناب قاطع از هرگونه بیراهه‌هایی است که غیبت مردم از سیاست و اقتصاد را می‌خواهند. در این روزگار نمی‌توان خواهان غیبت مردم از سیاست و اقتصاد داد. شکر خدا که اینها غیبت‌های باطنی و عصبی می‌کنند در همه جا جشن باید گرفته شود. این هم به واسطه تربیت روسی آقایان است. روس‌ها خودشان در قزوین می‌گفتند امپراتور بغل امپراتوری می‌خواید، ما جشن می‌گیریم، روزنامه‌های طرفدار سرداریسه به طوری مبالغه در حکایت جشن می‌کنند که از قرائت آن، شخص مشتمن می‌شود (همان، ص ۲۰۹۷). هر امیر لشکری در هر نقطه‌ای از مملکت ... دارای همان

## تاریخ

اقتدارات می‌شود که سرداریسه در مرکز دارد... هر جا ملک مرغوب است، هر خانه عالی است، مالک یا بناکننده‌اش نظامی است. هر معامله نقدی بزرگ در مملکت می‌شود، یک طرف یا دو طرفش نظامی است... طولی نمی‌کشد که سرداریسه و امیر لشکرهای وی همه چیز مملکت و ملت را در قبضه قدرت درآورده و آنچه در ظرف مدت یکصدوینجاه سال دوره قجر و پیش از آن در سرحدات و نقاط مختلف مملکت از مال و ملک و جواهر و اسلحه جمع شده بوده است، به دست این جمع می‌افتد و قسمت عمده بلکه مرغوب‌ترین آن در تصرف سردار سپه درمی‌آید (دولت‌آبادی، ج ۴، ص ۲۵۲ - ۲۵۳) ... سرداریسه کاملاً در ایران جا گرم می‌کند. فرماندهان لشکرها در ایالات دست به پرکردن جیب‌ها گذاشته‌اند. برق از چشم مردم گرفته و می‌گیرند ... دمار از روزگار همه برآورده‌اند. مرکزیت محیرالعقولی که نتیجه آن را بعدها ایران و ایرانیان چشیدند، در حال ایجاد بود. تیمورتاش روزی در مجلس گفت ما می‌خواهیم اول تهران را به‌عنوان نمونه اصلاحات درست کنیم و بعد شعاع این اصلاحات

وسیع و پهن‌تر شود و به تدریج تمام ایران را فرو گیرد. آری همین کار را کردند ولی این شعاع جز به طرف مازندران و چندپارچه ملک شخصی وسعت نیافت و متوجه همه جا نشد. شهرها خراب‌تر گردید و مردم فقیرتر شدند. تنها تهران ورم کرد و بعضی مردم که با محیط متناسب بودند، باد کردند. اما سایرین عقب رفتند و رفتند و هنوز می‌روند (ملک‌الشعرا بهار، ج ۱، ص ۲۵۹ - ۲۶۰). آری تسلط رضاخان بر ایران چنین پیامدی داشت: ورم‌کردن تهران و بادکردن مردم متناسب با محیط. بی‌تردید قاطبه سرمایه‌داران ایران و به‌ویژه نولیبرال‌های ما از چنین ورم‌کردنی در تهران استقبال کرده‌اند به قیمت مسکن و مستغلات تهران نگاه کنید تا میزان استقبال سرمایه‌داری بازرگه ایران را از ورم دریابیم - رضاخان سرداریسه را همان کسانی که نقض قانون اساسی و عدول از آن را مقتضی ایران آن زمان می‌دانستند، موسولینی ایران لقب دادند و از این نسسمه همان عاقبتی را انتظار داشتند که نصیب ایرانیان شد.

آنچه در سال‌های حکومت نظامیان مقتدر بر ایران گذشت، سرشار از قصه‌های تلخ و کمیاب است و گزارش مختصر نیما یوشیج در شرح استقبال کلیسی مردم بابل در رضاشاه در ۲۵ مهر ۱۳۰۷ از جمله آنهاست: از چند روز به این طرف، خبر ورود میهمان مشهوری در شهر شیوع داشت ... برای استقبال از دیشب تهیه دیده شده بود. دعوت می‌کردند و اسم می‌نوشتند... یک عده فقرای زولیده، آنها هم کلاه پهلوی داشتند... بعضی کلاه‌هایشان از جنس حلب بود. باور کنید حتی از فخته و شاید از جنس دیگر...اعلیحضرت به حاجی حسین رسید... در واقع این برمرد در موقع راه‌سازی قرار شده بود پنج هزار تومان به بلدیة کمک کند اما در زیر فشار سه پایتخت فرار کرده و به شاه عریضه داد. بدبختانه شاه به او گفت تو باید ده هزار تومان بدهی ... حاجی بیچاره بدون حرف به بافرروش آمد و باز اینکه دوستدار رضاشاه است. او را در آب یخ انداختند و با عقوبت ده هزار تومان به بلدیة تقدیم کرد (دفترهای نیما، ص ۳۰۴ - ۳۰۷). البته نولیبرال‌های وطنی ما در حوزه نظر، منتقد چنین عملی هستند اما در عمل آن را اجتناب‌ناپذیر می‌نامند - یادمان باشد که میلیون فریدم در مقام راهنمای اقتصادی و اجتماعی پینوشه سال‌ها پس از کودتا چه گفت - اما در همان حال نتایج این حکومت را چنان ارزنده می‌دانست که از جنایات کودتاچیان، تتیا قلیش بیه درد آمده بود. همین و بس. چرا؟ چون که اگر توسعه می‌خواهید و اگر ارتقای اقتصاد سرمایه‌داری را طلب می‌کنید، از اقتدار آن قدرتی‌اشدن انسان‌ها در پای‌اشیدی بی‌جان و تنزل اخلاقی و سقوط اجتماعی ترسید. چراکه هر پیشرفتی، قیمتی دارد. اما اینان نمی‌گویند که پیشرفت و ترقی کدام مردمان، اکثریت مردم یا اقلیت مردم؟

اگر نولیبرال‌های وطنی دقت خود را در مطالعات اجتماعی اندکی بیشتر می‌کردند به‌خوبی از مغایرت تام و تمام فرضیاتشان با قانون اساسی آگاه می‌شدند و چه شاهد و سندی عالی‌تر از انقلاب علیه آن رژیمی که به طرز مورد نظر اینان به ترقی و تعالی دست یافته بود. نیاز عاجل کشور ایران، اجرای دستور کاری است که انقلاب ضدسلطنتی و ضدامپریالیستی ایران با خود داشت و تأکید بر عدالتی آزادیی وعده داده‌شده در قانون اساسی و اجتناب قاطع از هرگونه بیراهه‌هایی است که غیبت مردم از سیاست و اقتصاد را می‌خواهند. در این روزگار نمی‌توان خواهان غیبت مردم از سیاست و اقتصاد داد. شکر خدا که اینها غیبت‌های باطنی و عصبی می‌کنند در همه جا جشن باید گرفته شود. این هم به واسطه تربیت روسی آقایان است. روس‌ها خودشان در قزوین می‌گفتند امپراتور بغل امپراتوری می‌خواید، ما جشن می‌گیریم، روزنامه‌های طرفدار سرداریسه به طوری مبالغه در حکایت جشن می‌کنند که از قرائت آن، شخص مشتمن می‌شود (همان، ص ۲۰۹۷). هر امیر لشکری در هر نقطه‌ای از مملکت ... دارای همان

## مرور

## در باب عقلانیت عربی

● آنچه از آن به مشکل بنیاد اخلاق در اندیشه فلسفی نوین و معاصر یاد می‌شود در این پرسش مطرح است که اخلاق بر چه اساسی بنا شده است؟ نظام اخلاقی در مکاتب مختلف فلسفی شرق و غرب بر اصول متفاوتی بنیان گذاشته شده است. به باور محمدعابد جابری از متفکران پرآوازه دهه‌های هشتاد و نود قرن بیستم در جهان عرب، در کتاب «عقلانیت اخلاق عربی و تأثیر سنت خسروانی»، پژوهشگر معاصر با معیار فرهنگ دیگر که همان فرهنگ اروپایی است به پژوهش آثار نوشته‌شده در حوزه اخلاق پرداخته و دربارهٔ آنها حکم صادر کرده و در نتیجه اندیشه اخلاقی در فرهنگ عربی را با معیارهایی که اخلاق را بخشی از فلسفه می‌داند سنجدیده و به عوامل دیگر اهمیت نداده است. همچنین تلاش‌هایی نیز در این زمینه وجود داشته که برآمده از «افق سلفی» شناخته‌شده‌ای است. جابری با هر دو رویکرد مخالف است و ضمن اشاره به اینکه نمی‌خواهد از ارزش این تلاش‌ها بکاهد، تاکید دارد این آثار نتوانسته‌اند چنان‌که بایدوشاید به موضوع بپردازند. جابری روش و دیدگاه خود را برای پرداختن به نظام اخلاق عربی در کتاب حاضر چنین شرح می‌دهد: «با استناد به وضعیت کنونی پژوهش‌های حوزه اندیشه اخلاق در میراث عربی اسلامی، ما در این کتاب بیشتر ماجراجویانی را می‌نامیم که می‌خواهند قاره‌ای را کشف و ویژگی آن را بررسی کنند. ما در سفر خویش با دو پرسش روبه‌رویم: چه روشی در کشف این قاره به کار گیریم؟ و چه نگاهی به این قاره داشته باشیم؟». او در پاسخ به این پرسش‌ها دسته‌بندی نوینی را مطرح می‌کند و تاکید دارد از مفاهیمی که قبلاً در حوزه معرفت به کار گرفته، در اینجا استفاده نمی‌کند چون در این کتاب نه با عقل فلسفی بلکه با عقل عملی مواجه است. جابری از مفاهیمی چون نظام معرفتی، ناخودآگاه معرفتی و نظام‌های بیان و برهان و عرفان که در پژوهش عقل نظری به کار گرفته استفاده نمی‌کند زیرا «عقلانیت اخلاقی را نظام ارزش‌ها و نه نظام معرفتی بنیاد می‌پنهد». جدای از مفاهیم، روش جابری در این کتاب همانند آثار قبلی‌اش تحلیل تاریخی، بررسی سناختاری و طرح ایدئولوژیک است. جابری در دفاع از روش خود می‌نویسد: «چنین روشی را دیدگاهی به‌ما تحمیل کرده که از گذر تعامل با موضوع به آن دست یافته‌ایم. این دیدگاه دو اصل دارد: نخست مطالعه و بررسی آنچه عقلانیت اخلاق عربی نامیده‌ام که درواقع عقل جمعی است... اصل دوم نتیجه اصل نخست است که همان تعامل با هر یک از نظام ارزش‌هاست که در این جلد تاکید بیشتر بر سنت خسروانی است». هدف جابری از طرح عقل جمعی اهمیت‌ندادن به فرد نیست بلکه هدف اینجاست که جماعت در نظر گرفته می‌شود. از سوی دیگر نقد جابری از اخلاق و سنت خسروانی اهمیت‌ندادن این اخلاق به قدرد را بارها نکوهش کرده است. البته جابری در کتاب حاضر به عادات و عرف خاصی که هر یک از فرقه‌ها و جماعت‌های صوفی، عیاران و لوطیان و غیره داشته‌اند، نمی‌پردازد چون موضوع کار او «اندیشه اخلاقی در فرهنگ عربی» است و چنین موضوعی می‌تواند در کل پروژه که همان «نقد عقل عربی» است، جای گیرد. جابری در کتاب حاضر شرایطی را بررسی می‌کند که سبب ورود میراث‌های وارداتی به فرهنگ عربی شده است. او شرایط عامل ورود این میراث‌ها برحان یا شبه‌بحران می‌داند. در نظر او چون نظام ارزش‌ها در فرهنگ عربی اسلامی از بحران یا شبه‌بحران رنج می‌برد ازاین‌رو، به ارزش‌هایی نیاز داشت که از آنها در مبارزهای کمک بگیرد که بحران ارزش‌ها فرآورده آن بوده است. سپس به شرح این موضوع می‌پردازد و اصول و نمودهای این بحران را توضیح و چنین فضل از کتاب حاضر را به این موضوع اختصاص می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که امویان نیازمند ارزش‌هایی بودند که بر وحدت جامعه و دولت و ضرورت اطاعت بی‌چون‌وچرا از سلطه تأکید داشته باشد: ارزش‌هایی که در آنها همه چیز بر محور خسرو می‌چرخد، همه‌جا حضور دارد و حضورش رقیب و مزاحم حضور خداوند در وجدان پارسیان است: «دو هزاربودن پادشاهی و دین نتهتا در نظام سیاسی اجتماعی پارسیان بلکه در دل رنمایان آن چنان جای داشت که اگر کسی ادعا می‌کرد خسرو را می‌پرستد، تعجب یا نکوهش کسی را برنمی‌انگیزد» (ص ۱۱) جابری چنین گفتنمانی را «گفتمان اطاعت» نامیده و بر این باور است که پس از آنکه دولت اموی وارد مرحله افول شد حتی در سرزمین فتح‌شده پارس که موطن این اخلاق بود چیزهای بسیاری علیه دولت شد و دولت برای جلوگیری از این وضعیت و انصراف مردم در پیوستن به «اجانب» و انقلابیون، نیازمند چنین اخلاقی شد. اما جابری تأکید دارد رخنه گفتمان اطاعت در فرهنگ عربی اسلامی نتهتا در اواخر دولت اموی بلکه پس از سرنگونی آن و از گذر آثاری چون کلیله‌ودمنه، ادب صغیر، ادب کبیر و رساله صحابه ابن‌مفقع و تاج‌الملوک جاحظ و عیون‌الاجربان ایزدینیه و سپس ماوردی این رخنه و نفوذ ادامه داشته است.

## عقلانیت اخلاق عربی و تأثیر سنت خسروانی

**محمدعابد جابری**

**ترجمه: محمد آل‌مهدی**

**ناشر: اختران**



**ترجمه: محمد آل‌مهدی**

**ناشر: اختران**